

غربال بزرگ یاوران امام حسین (ع)؛ چرا ایمان برخی دوام نیاورد؟

<"xml encoding="UTF-8?">

۱. کوفه؛ شهری با دو چهره

کوفه در ظاهر شهری شیعه خیز بود؛ اما در بطن خود پر از تردید، ترس و دوگانگی بود. مردمی که با زبان بیعت کردند، با دل دنیا را برگزیدند. امام علی(ع) خود از بی وفایی کوفیان زخم‌ها خورده بود. در نامه‌ای به مردم کوفه، آن حضرت فرمود: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، كُنْتُ عَلَيْكُمْ كَأَبٍ رَّءُوفٍ، وَ كُنْتُمْ لِي كَأَبْنَاءَ عَاقِينَ»؛ در نامه‌ای به مردم کوفه، آن حضرت فرمود: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، كُنْتُ عَلَيْكُمْ كَأَبٍ رَّءُوفٍ، وَ كُنْتُمْ لِي كَأَبْنَاءَ عَاقِينَ»؛ ای مردم کوفه! من نسبت به شما چون پدری مهربان بودم، اما شما با من مانند فرزندان نافرمان رفتار کردید.

این جمله، دردناک‌ترین تعبیر نسبت به مردمی است که در ظاهر با امام علی(ع) بیعت داشتند، اما در میدان عمل، از او سرباز زدند و بارها او را تنها گذاشتند. کوفه تحت فشار سیاسی شدید امویان بود. تهدید، تطمیع، و سرکوب هرگونه تحرک شیعی باعث شد بسیاری از مردم، حتی نیکان، خانه‌نشین یا مردد شوند.[1]

یکی از مهم‌ترین عوامل عدم همراهی، قدرت نفوذ کارگزاران اموی چون عبیدالله بن زیاد بود؛ او با ترور، شکنجه و خریدن سران قبایل، جو ارباب کامل ایجاد کرد.[2] این فضا موجب شد همان مردمی که حسین(ع) را دعوت کرده بودند، هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه، او را تنها گذاشتند. تاریخ نوشت: «خرج من معه واحداً بعد واحد».[3] یعنی «یارانش یکی پس از دیگری او را ترک کردند». این تعبیر، گویای عمق ریزش اجتماعی کوفه است؛ مردمی که ابتدا مشتاقانه دعوت کردند، اما هنگام خطر، به سرعت پشت کردند.

۲. دین بی بصیرت؛ ایمان بی هزینه

امام حسین(ع) فرمود: «النَّاسُ عبيدُ الدُّنْيَا، والدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُوتُهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ...»[4]؛ مردم بندگان دنیایند، و دین تنها لقلقه‌ای بر زبان‌شان است؛ آن را تا زمانی حفظ می‌کنند که زندگی‌شان به خوبی می‌گذرد.

این جمله صریح و تلخ امام حسین(ع) پرده از واقعیتی تاریخی برمی‌دارد؛ دین این جماعت تا زمانی برایشان محبوب است که سودی داشته باشد، و هنگامی که هزینه‌ساز شود، فراموش می‌شود. بسیاری از مسلمانان زمانه، دین را تا زمانی می‌خواستند که هزینه نداشت. تا زمانی که منبر و مسجد امن بود، یا خطبه‌ها با جان هماهنگ. اما وقتی باید برای دین، جان داد، عقب نشستند.

امام علی(ع) بارها گلایه کرد که «ما أضعفَ طُلابَ الحقِّ!»؛ یعنی چه ضعیف‌اند حق‌طلبان! این جمله سنگین، شکوه‌ای از ناتوانی مردمی است که دم از حق می‌زنند اما هنگام هزینه، عقب‌نشینی می‌کنند. عاشورا تجلی همین

ضعف بود؛ بسیاری ادعای همراهی داشتند، اما در میدان عمل، جز موج احساس چیزی نداشتند و از امتحان وفاداری سر بلند بیرون نیامدند.

بصیرت یعنی شناخت حجت خدا، شناخت زمان، و درک موقعیت. بسیاری از آنانی که امام را ترک کردند، دچار «تردید در حق» و «اعتماد به باطل» بودند.

ترک یاری حسین(ع) نشان داد که بدون بینش، دینداری پایدار نیست. تاریخ به ما آموخت که بی‌بصیرتی، نه فقط انسان، که امت را زمین می‌زند.[5]

۳. ترس از جان؛ آزمون سخت ایمان

ترس، بزرگ‌ترین دشمن وفاداری بود. بسیاری از کوفیان، ترس جان داشتند؛ ترس از شمشیر ابن‌زیاد، ترس از یتیم شدن فرزندان، ترس از مصادره اموال. ابن‌زیاد با سیاست خشونت عریان وارد کوفه شد. هر کس کوچک‌ترین نشانی از همدلی با حسین(ع) داشت، یا کشته شد یا در زندان افتاد. مردم دیدند که جان به خطر می‌افتد و عقب نشستند.[6]

در روایات آمده است که حتی برخی از مؤمنین با تقوا، به دلیل ترس شدید، شبانه از شهر خارج شدند تا با حسین(ع) مواجه نشوند.[7]

امتحان جان، بزرگ‌ترین غربال خداوند است. امام حسین(ع) با همراهانش، کسانی را می‌خواست که از مرگ نهراسند، چنان‌که فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»؛ یعنی هرکس آماده است که جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار با خدا مهیا ساخته، پس با ما کوچ کند. این فراخوان، آزمونی بود برای خالص‌ترین یاران؛ نه برای مشتاقان ظاهری، بلکه برای آنان که آماده قربانی‌کردن جان برای خدا بودند.[8]

وفاداران عاشورا، چون حبیب، زهیر، و مسلم، ثابت کردند که ایمان بدون ترس، یعنی ایمان حقیقی. دیگران، در تاریخ ماندند نه به‌خاطر بودن، بلکه به‌خاطر نماندن.

۴. دنیاطلبی و آزمون قدرت و ثروت

کوفه جای امنی برای معامله‌گران دین بود. بسیاری از اشراف، از قبیله‌گرایی و سهم‌خواهی از حکومت یزید بهره‌مند بودند. آن‌ها حسین(ع) را نه امام، بلکه مانع منافع خود می‌دیدند.

در برابر وعده‌های مالی عبیدالله بن‌زیاد، وفاداری به حسین(ع) رنگ باخت. حتی برخی از سران قبایل گفتند: «مَا لَنَا وَ لِبَنِي فَاطِمَةَ؟!»، یعنی «ما را چه کار با فرزندان فاطمه؟» اوج دنیاطلبی و قطع ارتباط عاطفی و اعتقادی با اهل‌بیت(ع) را در شعار این جماعت می‌توان یافت. کسانی که در ظاهر مسلمان بودند، اما هنگام آزمون، ترجیح دادند در کنار قدرت بمانند تا در صف حق بایستند.

دنیاطلبی، حتی علما را نیز از میدان خارج کرد. برخی از واعظان شهر، در منابر، مردم را به اطاعت از یزید دعوت می‌کردند تا موقعیت خود را حفظ کنند.[9] امام صادق(ع) فرمود: «من طلب الرئاسة هلك»؛ هر که طالب و واله و دنبال کننده رسیدن به ریاست باشد هلاک می‌شود - آنان که ریاست و مال را اصل قرار دادند، از مسیر اهل بیت جدا شدند و تنها ظاهر دین را حفظ کردند.

از قریش تا عوام کوفه، همه آزمون شدند؛ و بسیاری به دنیا باختند. تنها کسانی ماندند که دنیا را از دل بیرون کرده بودند.

۵. کربلا، آیینه تمام‌نمای تاریخ بشر

کربلا فقط یک واقعه نیست؛ یک سنجش‌گاه ابدی است. ترک یاری حسین(ع)، داستان افرادی است که میان ایمان و مصلحت، دومی را انتخاب کردند. چه بسیار کسانی که در ظاهر یار بودند، اما در لحظه نیاز، رفتند. عاشورا نشان داد که ایمان بدون عمل، شعار است و ادعای یاری، تا پای جان باید اثبات شود.

عبرت عاشورا این است: اگر حسین زمان خود را شناسی، ممکن است همان اشتباه کوفیان را تکرار کنی. هر عصر، یک کربلاست، و هر دل، یا در سپاه حسین است یا در جبهه تردید. درس بزرگ این جدایی تاریخی آن است که وفاداری به حق، هزینه دارد. باید آماده بود برای از دست دادن همه چیز، حتی جان.

و در آخر، این ماییم که باید انتخاب کنیم: ناممان در زمره یاران بماند یا در فهرست آنان که نمانند